

بخشی در تطور گویشهای ایرانی

(۴) - از نظر شخص فعل - در اغلب لهجه‌ها صرف فعل بمناسبت شش صورت اول شخص، دوم شخص وسوم شخص مفرد وجمع، دارای شش صیغه است ولی گاهی بلهجه‌هایی برمیخوریم که بواسطه داشتن مذکر و مؤنث تعداد صیغه‌های فعل از شش صورت تجاوز میکنند مثلاً در اورامی ماضی مطلق، ماضی نقلی، ماضی التزامی و ماضی بعید در اول شخص و دوم شخص وسوم شخص مفرد، هر کدام دارای دو صورت مؤنث و مذکرند و بنا براین بجای شش صیغه دارای نه صیغه میباشند.

برای مثال صرف ماضی نقلی خبری فعل «کردن» را از زبان اورامی در اینجا میآوریم:

اول شخص مفرد

مذکر: kardanā = کردم - مؤنث: kardenā = کردم

دوم شخص مفرد

kardani = کردی - kardeni = کردی

سوم شخص

kardan = کرد - karden

چنانچه در فوق ملاحظه میشود سه شخص مفرد هر کدام دارای دو صیغه است و

چون سه شخص جمع را برآن بیفزائیم فعل دارای نه صیغه میشود.

(۵) - افعال معین - موضوع دیگری که دربارهٔ افعال قابل ذکر است اینکه افعال

معین در همهٔ لهجه‌ها یکسان نیست و غالباً هر لهجه وضعی مخصوص بخود دارد که تاحدی با فارسی متفاوت میباشد.

مثلاً در فارسی متداول فعل «داشتن» در صرف یک نوع فعل بکار میرود: دارم

میخوانم، داشتم میخواندم.

بجای این فعل در لهجه بخارائی افعال ایستادن و شستن بکار می‌رود و می‌گویند:
 خواننده ایستادم = دارم می‌خوانم، خواننده ایستاده بودم = داشتم می‌خواندم
 یا: خواننده شستم = « » « شسته بودم = « »
 در لهجه‌های دیگر نیز کما بیش از این قبیل تفاوتها موجود است که باید هنگام
 بررسی مورد توجه قرار گیرد.

۶- وجه فعل - در وجوه افعال نیز تفاوت‌هایی در بعضی لهجه‌ها مشاهده میشود.
 مثلا در لهجه بخارائی بجای « نمیتوانم رفت » یا « نمیتوانم بروم » می‌گویند:
 « رفته نمیتوانم ».

همچنین برای وجه شرطی در زبان بخارائی شکل خاصی موجود است که مسبوق
 بخواستن و ناظر بآینده است و ادات شرط در آن بکار نمی‌رود، مثل بجای « اگر می‌خواهد
 برود » می‌گویند « می‌رفته باشد ».
 بجای علامت استفهام هم « می » بآخر فعل در می‌آوردند و عوض « آیا برم؟ » و « آیا
 آمد؟ » بترتیب می‌گویند: « روم می؟ »، « آمدم می؟ ».

این قبیل تفاوت‌های اساسی را هنگام بررسی يك لهجه باید مورد توجه دقیق
 قرار داد.

۷- مشتقات انحصاری - بعضی لهجه‌ها دارای مشتقات انحصاری می‌باشند چنانکه
 دیدیم در هر زنی ماضی شرطی وجود داشت همچنین در اورامی فعل ماضی نقلی شرطی،
 با تغییر صرف فعل درست میشود در حالیکه در فارسی چنین فعلی وجود ندارد، کما بیش این
 قبیل مشتقات فعلی انحصاری را در لهجه‌های دیگر نیز میتوان یافت و باید هنگام بررسی
 مورد دقت بیشتری قرار گیرد.

علاوه بر مشتقات فعلی انحصاری در بعضی لهجه‌ها مشتقات انحصاری دیگری نیز
 موجود است مثلا در اورامی نوعی قید هست که از این فعل درست میشود و مقدم بر فعل
 می‌آوردند تا يك نوع استمرار را برساند.

برای مثال فعل *âstay* (= گذاشتن) را در نظر میگیریم .

در صرف مضارع بن *âst* و در صرف ماضی بن «*âz*» معمول است .

حال اگر مضارع باشد بن *âst* و اگر ماضی باشد بن «*âz*» را میگیریم و *âz* با آخر

آن میآفزائیم و پیش از فعل مورد نظر میآوریم :

âstây azama = در حال گذاشتن هستم

azây asteme = در حال گذاشتن بودم

این نوع اختصاصات که در بعضی لهجهها موجود است باید مورد دقت بیشتری

واقع شود .

ه - متحرك بودن آخر کلمات - چنانکه میدانیم در فارسی عموم کلمات باستانیای

کلمات مختوم به «های» مختص در حال افراد آخرشان ساکن است. اما در بعضی لهجهها

وضع چنین نیست و آخر بعضی کلمات با حرکت فتنحه یا کسره تلفظ میکنند در حالیکه

در معادل فارسیشان متحرك نیستند، از لهجههای شرقی که بگذریم در لهجههای غربی نیز

نمونه این قبیل کلمات را میتوان یافت مثلاً در زبان تاب نشینان بلوک زهرا بجای کلمات

pir (= پیرم) ، *bil* و *pas* بترتیب *pîra* ، *bîla* ، *pasa* تلفظ میکنند همچنین در لهجههای آشتیانی

و خسی ، آمرای و کهنکی بواژههائی برمیخوریم که برخلاف معادل فارسیشان آخری

متحرك دارند مانند: *muja* ، *tela* ، *zene* ، *beza* ، *merda* که بترتیب بجای کلمات «مویز» ،

«دل» ، «زن» ، «بز» و «مرد» بکار میروند .

این تحرك آخر کلمات که طبعاً بدون دلیل نیست امریست که اگر در لهجهای دیده

شود باید بدقت مورد بررسی قرار گیرد .

و - حالات واژهها - حالات واژهها نیز در همه لهجهها با فارسی یکسان نیست

و گاهی در بعضی لهجهها بوضعی استثنائی برمیخوریم مثلاً با اینکه در فارسی مفعول صریح

یکنوع است در زبان اورامی دو نوع مفعول صریح وجود دارد که عبارتند از مفعول صریح

معرفه یا محدود و مفعول صریح غیر معرفه یا محدود، و هر یک از این دو نوع وضعی دارند؟

مشخص و ممتاز از وضع دیگری .

همچنین با اینکه در فارسی يك نوع فاعل وجود دارد که شامل نایب فاعل نیز هست در زبان اورامی فاعل فعل مجهول با نایب فاعل متفاوت است یعنی کس یا چیزیستکه فعل بوسیله او انجام شده نه کسی یا چیزی که فعل بر او واقع شده. بجمله زیر توجه فرمائید:

bāxcakaš diayme = باغچه را (بوسیله) او دیده شدیم (= او باغچه ما را دید)

در جمله فوق چنانکه ملاحظه میکنیم فاعل (یعنی نشان دهنده) در واقع یکنوع مفعول بواسطه است و این قبیل ترکیب در فارسی وجود ندارد.

ز - **مطابقه فعل و فاعل یا صفت و موصوف** - در فارسی مطابقه بین فعل و فاعل منحصرأ در افراد و جمع است و میان صفت و موصوف حتی این مطابقه هم وجود ندارد، اما در بعضی لهجهها از قبیل اورامی که دارای تانیث و تذکیر است مطابقه فعل با فاعل در بعضی موارد و مطابقه صفت با موصوف در تمام موارد از قبیل تذکیر و تانیث، افراد و جمع و حالت ضرورت دارد و این موضوعی است که در بررسی لهجهها باید بدان توجه داشت.

ح - **طرز جمله بندی** - طرز جمله بندی و محل اجزای جمله در همه لهجهها یکسان نیست مثلاً در اورامی در يك نوع جمله مفعول صریح را در اول میآورند و مسندالیه را که معمولاً در فارسی مقدم است بعد از آن ذکر میکنند و مثلاً بجای اینکه بگویند «او کتاب را بمن داد» میگویند:

kitebaká-š dāne panú = کتاب را (بوسیله او) داده شدم

- محل اجزای جمله نیز غالباً در لهجهها با فارسی متفاوت است، مثلاً در لهجه بخارائی ممکن است برخلاف فارسی فعل بر فاعل همچنین ممکن است مفعول بر فعل و فاعل هر دو مقدم ذکر شود: «از شرم گریه میکنم» گفت رحیم - بجای: رحیم گفت «از شرم گریه میکنم».

در همان لهجه بجای حرف اضافه *ba* و *kati* که بجای «با» استعمال میشود برخلاف زبان فارسی بعد از مفعول بواسطه قرار میگیرد: باغ بدرفت (= بیباغ رفت)، حسن کتی رفت (= با حسن رفت).

درهرزنی و «اورازانی» نیز چنان دیدیم بعضی از حروف اضافه بعد از مفعول بواسطه میآیند.
 - علامت استفهام و شرط چنانکه گفتیم در بخارائی برخلاف فارسی بعد از فعل آورده میشود :

روم چی؟ (= آیا بروم؟) = می گفتم اگر می رنجیدی (= اگر میگفتم میرنجیدی)
 - تقدم مضاف الیه بر مضاف و صفت بر موصوف نیز یکی از امور استکه در اغلب لهجهها دیده میشود در حالیکه در فارسی بطور عادی مضاف الیه و صفت بعد از مضاف و موصوف میآیند :

گیلکی : مار مرد = شوهر مادر - کر مرغابی = مرغابی کر

تاتی : بَرَم کیرم = کرم ابریشم - چوک میرت = مرد خوب

اورازانی : افتوی دل = میان آفتاب - چوک مرت = مرد خوب

هرزنی : اسب یهَری = زین اسب - چوک مرت = مرد خوب

مازندرانی : رستم کلا = قلعه رستم - گیله مرد = مرد گیلانی

- ضمائر ملکی نیز روی همین اصل در بیشتر لهجهها مقدم آورده میشوند :

تاتی : جمن اسب = اسب من - چیا اسب = اسب او

- همچنین است وضع تقدم ضمائر صرف در فعل ماضی متعدی در بعضی لهجهها

که بدان اشاره شد .

- در محل اجزای افعال مرکب نیز در بعضی لهجهها تفاوتی با فارسی دیده

میشود، مثلاً در فارسی برای بیان احتمال کلمه «شاید» باول صیغه‌های فعل درمیآید: شاید بروم، شاید رفته باشم .

اما در لهجه بخارائی بجای «شاید» صیغه‌های فعل «گی» را بآخر اسم مفعول فعل

مورد نظر متصل میکنند: (رفته گیم (= شاید بروم) ، رفته گیت (= شاید رفته باشی) .

بطور کلی باید گفت هر لهجه از حیث محل اجزای جمله وضعی مخصوص بخود دارد که باید در بررسی آن لهجه مورد توجه قرار گیرد .
این تفاوتها که ذکر شد نمونه‌ای از تفاوت‌های دستوری است که لهجه‌ها را از زبان فارسی ممتاز میسازد .

۷- وجود اختلاف تلفظ کلمات مشترك - یکی از جهات اختلاف لهجه‌ها با زبان فارسی تفاوتی است که در تلفظ کلمات مشترك با فارسی دارند و این تفاوت در نتیجه عوامل زیر حاصل شده : قلب، تخفیف، افزایش، تبدیل، بقای باصل .

(۱) - قلب - در تطور زبان ایرانی از پهلوی بفارسی مواردی دیده می‌شود که تغییر صرفاً بوسیله قلب انجام گرفته‌اند کلمات: «نیوک»، «سخر» و نخر پهلوی که بترتیب در فارسی بصورت، نیکو، سرخ، و «نرخ» در آمده‌اند، در تطور لهجه‌ها نیز نظیر همین موارد را میتوان یافت، مانند کلمات: تلخ، تره، برف، قفل، طفل که بترتیب در بعضی لهجه‌ها بصورت: تخل، تهر، بفر، قلف، طلف در آمده بنا بر این چنانکه می‌بینیم «قلب» حروف کلمه نیز یکی از علل اختلاف تلفظ است، اما ذکر یک نکته در اینجا لازم است و آن اینکه قلب حروف غالباً در کلمات معینی صورت می‌گیرد و موقوف بسمع است .

همچنین قلب محل اصوات در کلمات نیز تابع قواعدیست مثلاً در کلماتیکه به eš ، oš یا es ، os شروع میشوند میتوان بجای آنها بترتیب šé و šo یا se) so گذاشت مانند واژه‌های : šotor ، šekam بجای eškam و oštor و یا setabr ، sotûn بجای estabr و ostûn .

(۲) - تخفیف - تخفیف در کلمات از راه حذف بعضی واگهای آنها صورت می‌گیرد و عمده‌ترین راه تطور زبان است ، از مقایسه فارسی امروزه با پارسی باستان می‌بینیم که اغلب کلمات پارسی باستان تخفیف یافته‌اند، مثلاً کلمه «شاه» در پارسی باستان «خشایمه» بوده که «ث» به «ه» تبدیل شده و «خ» از اول و ya از آخر افتاده . همچنین ملحقاتی که در حالات مختلف اسم با آخر آنها می‌چسبیده از میان رفته است ، در تطور

کلمات از پهلوی بیارسی نیز این تخفیف دیده میشود مثلاً عموم کلماتیکه در پهلوی به ak.ik, ūk, āk و ih ختم میشود در فارسی بجای آنها بترتیب ā, ī, ū, a و î آمده : دانك = دانا. پرستوك = پرستو، تاجيك = تازی، تورك = توله، نیوكیه = نیکی .
تخفیف بوسیله حذف واك از اول یا میان یا آخر کلمه صورت میگیرد و نیز ممکن است این تخفیف از راه تبدیل دو واك یا بیشتر بواگک ثالثی باشد .
مثل کلمات بر، بی، با، و امثال اینها در فارسی دری که بترتیب «ابر»، «ایی»، «ابا» بوده و a از اول آنها افتاده .

– همچنین کلمات «دا»، «وا»، «اسپی»، «زمی»، «بو»، «نمو» و امثال اینها که در لهجهها بسیارند و اصل آنها بترتیب «داد»، «واد = باد»، «اسپید»، «زمین»، «بود» و «نمود» بوده. بطور کلی میتوان گفت که در لهجهها اغلب کلمات که ماقبل آخر آنها ā یا ū یا ī باشد در صورت عدم اشتباه بکلمه دیگر حرف آخر آنها حذف میشود: راه = شا = شاد، دو = دود. فرو = فرودماشنی = شنید، دی = دیدوغیره. در شیرازی قدیم dan و tan مصدری به ta و da و anda فاعلی به a تبدیل میشود : شده = شدن، بوده = بودن، رفته = رفتن، بسته = بستن، زنه = زننده، کنه = کنبنده .

– همچنین از وسط کلمات نیز واگهائی میافتاده، مثلاً کلمات «هرز» و «انه» در شیرازی قدیم بجای «هرگز» و «اندر» بکار میرفته .

– بطور کلی میتوان گفت در اغلب لهجهها جای ft و xt آخر کلمات را «t» میگیرد: سات = ساخت ، سوت = سوخت، ریت = ریخت ، گت = گرفت و نیز بجای «xm» آخر um می آید: توم = تخم، شوم = شخم و در لهجه آذری «g» و «d» بترتیب بجای nd ، آخر بکار رفته : رگ = رنگ، قد = قند .

۲) – تبدیل دو واگک به «واگک» ثالثی نیز یکی از طرق تخفیف است مثلاً کلمات دم، سم، «خم» بترتیب بجای «دنب» «سنب» و «خنب» بکار میرود و «m» جای nb را گرفته همچنین ong آخر کلمات به ax یا ay یا az تبدیل میشود: فرسخ = فرسنگ، آرخ = آرننگ،

رز=رنگ ، سغ=سنگ، دق=دنگ .

یا and آخر کلمات به a یا aš تبدیل شده : بش = بند ، رش = رند ، آوه = آوند ، هره = هرند . این قبیل تخفیفها که موجب تغییر شکل کلمه میگردد در لهجهها بسیار است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد .

۳) - افزایش - گاهی در بعضی لهجهها کلماتی می بینیم که نسبت بفارسی يك يا دو واگ اضافه دارند و این اضافه اگرچه از نظر اصل و یا الحاقی باشد موجب اختلاف آن با فارسی میگردد و بنابراین میتوان آنرا نیز یکی از طرف تحول کلمات بشمار آورد . افزایش از نظر اصل کلمه مانند آوا = باز ، و نادومی^۱ در کردی که در پهلوی «اواک» و «انادانیه» است و در واقع اضافهای صورت نگرفته بلکه کلمه از اصل تبعیت کرده اما افزایشی که متکی باصل نیست مانند افزودن «ن» به آخر «ش» مصدری در خراسان: بالشت = بالش ، خورش = خورش یا «د» در کلمه نژسد = نجس در آشتیانی و یا افزایش «ن» وقایه در اثنای دو کلمه مانند لشنم^۲ (لش + ن + م) در آذری و آیتھانی (آیتها + ن + ی) در شیرازی قدیم یا افزایش a در اول بعضی کلمات همچون اراز > راز (در رازی)، اویران > ویران (در کردی) و آغوز > غوز = گوز (گیلکی) یا کوات > وات = باد (بلوچی) و یا افزایش در اثنای کلمه مانند: زهونا > زانو (در هرزی).

افزایش در زبانهای لوترا^۱ بسیار متداول است چنانکه در «زرگری» بین حروف کلمه «ز» اضافه می کنند و در زبان غربتیهای اطراف آشتیان که خود نوعی لوترا است غالباً ضائمی با آخر کلمات می افزایند: جلکا > جُل، شورکا > شور ...

در حال هنگام بررسی يك لهجه توجه بموضوع افزایش واگ نیز لازم است چه ممکن است این افزایش از نوع افزایش لوترا نباشد چنانکه در امثله بالا دیدیم .

۱- رهی که بدبته کرهین اویران
۲- گرم خاواکنسی لشنم بوینی

انادومی مکر آوا اوامر (العجم)
بجویت خته بام زاهنام سرمست-همام

۴) تبدیل-تبدیل واگی به واگ دیگر نیز یکی از عمومی ترین طرق تحول زبانهاست و عموماً لهجه‌های مختلف یک زبان از همین راه تغییر شکل میدهند، این تبدیل در واگهای آزاد امری متداول و عمومی است و غالباً مصوتها در لهجه‌های مختلف تغییر شکل میدهند و در نتیجه آهنگ و لحن مخصوص لهجه‌ها بوجود می‌آید.

تقریباً میتوان با مقایسه لهجه‌ها نتیجه گرفت که بیشتر اصوات قابل تبدیل یکدیگر است و ما نمونه این تبدیلهای را در پایان همین فصل خواهیم نمود.

اما تبدیل حروف صامت یکدیگر غالباً تحت قواعد فوتیکی صورت می‌گیرد و این تبدیل نیز مانند تبدیل مصوتها در همه گویشها یکسان نیست و نسبت بشمالی یا جنوبی بودن لهجه متفاوت است، مثلاً «T» در بعضی کلمات در تحول از صورت میانه بامروزی در لهجه‌های جنوبی به «d» و در لهجه‌های شمال غربی به «r» و در لهجه‌های شرقی و مرکزی به «y» بدل شده: خانه = کت = کد (جنوبی) = کر (شمالی) = کی (شرقی). بد = وت = ود (جنوبی) = ور (شمال غربی) = وی (مرکزی).

یا بعضی c های پهلوی در جنوب به z و در شمال به «J, c» و در مشرق به z تبدیل میشود:

روچ < = روژ (جنوبی) = روج (شمالی) = روز (شرقی) - هیچ < = از (جنوبی)
= اج (شمالی) = از (شرقی)، همچنین است حروف دیگر که در تحول از پهلوی بگویشهای مختلف یکسان نیست.

انشعاب لهجه‌ها از گویشها نیز تابع همین حکم است و نوع تبدیل واگها در لهجه‌های مختلف يك گویش فرق میکند و بسته بعوامل و علل خاص آنستکه باید در هر لهجه بطور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد، اما از نظر کلی باید دانست که این تبدیل بدون جهت و بی تناسب صورت نگرفته بلکه علی خاص دارد که آنها عبارتند از:

تناسب واگها از نظر مخرج و یا خروج هوا، تشابه صوتی، قیاس، قرار داد، پیروی از اصل و غیره.

اول - تناسب از نظر مخرج یا خروج هوا - نزدیکی مخرج واگها موجب تبدیل آنها بیکدیگر میشود مثلاً «پ» که مخرج آن به «ب»، «ف» و «و» نزدیک است در تحول از پهلوی بیاری به «ب»، «ف» و «و» بدل شده: تپاه، تپاه، پیروج، فیروز، اپاک، ابا، وا .

همین حکم درباره تمام واگهای هم مخرج صادق است، در لجهها نیز واگهایی که مخارجشان بهم نزدیک باشد جای بیکدیگر را میگیرند و هر دسته از واگهای «ب»، «پ»، «ف»، «ت»، «د»، «ش»، «ژ»، «ل»، «ن»، «ج»، «ج»، «خ»، «غ»، «ه» و «همزه» که مخارجشان نزدیک بهم اند بیکدیگر بدل میشوند چنانکه در امثله بعدی خواهیم دید .

از طرفی وضع واگها از نظر کیفیت خروج هوا هنگام ادای شان نیز در تبدیل آنها بیکدیگر مؤثر است .

مثلاً واگهای انسدادی «ک»، «گ» به «د»، «ت» یا «خ»، «غ» بدل میشوند در حالیکه مخرج آنها بهم نزدیک نیست .

همچنین است وضع واگهای دیگر که با وجود عدم نزدیکی مخرج و بصرف تناسب در وضع ادایشان هنگام خروج هوا یا تناسب در آوایی بودن یا بی آوایی بیکدیگر قابل تبدیلمند، مانند تبدیل انسدادی g و d بنظیر آوایی ɣ و ʕ که سایشی میباشند، یا تبدیل سایشی بی آوای h به سایشی بی آوای f، x یا تبدیل خیشومی n به m که هر دو آوایی میباشند یا تبدیل θ به h و s که بی آوا هستند و از حیث مخرج تناسبی باهم ندارند.

دوم - تشابه صوتی - گاهی نبودن مخرج حرفی در زبانی موجب میشود که اهل آن زبان حرف مزبور را بمشابه صوتی آن تبدیل کنند در حالیکه از حیث مخرج تناسبی باهم ندارند، این نوع تبدیل درباره کلمات عربی که دارای حروف مخصوص عربی میباشند و وارد زبان فارسی شده اند، صادق است .

مثلاً کلمات «هضم»، «ظهر» و «لذت» بترتیب دارای حروف «ض»، «ظ» و «ذ» میباشند که مخرج آنها در زبان فارسی نیست و ناچار هنگام ادای این کلمات فارسی زبان

بجای این حروف «ز» میگذارد و کلمات فوق را بترتیب «هزم»، «زهر» و «لزت» تلفظ میکند. همچنین در تبدیل تلفظ «ط» به «ت» و «ث، ص» به «س» در کلماتی از قبیل طاهر (= تاهر) و «ثواب»، صواب (= سواب) و چنانکه می بینیم در تبدیل های فوق تنها وجه اشتراك تشابه صوتی است.

اما در تبدیل «ح» به «ه» یا «ع» به «همزه» علاوه بر تشابه صوتی تناسب مخرج نیز موجود است.

سوم - قیاس - قیاس نیز گاهی موجب تغییر واگی به واگ دیگر میگردد و این تبدیل قیاسی سه نوع است:

۱- تبدیل بقیاس منشاء و آن اینستکه حرفی را بحرفی تبدیل کنیم از آنجهت که منشأ به آن حرف قابل تبدیل است مثلا «خ» به «ك» تبدیل میشود: یاخنت < یا کند و «ك» به «ج» قابل تبدیل است: كرك < كرج، بنا برین «خ» به «ج» تبدیل میشود: خال < چیل (آذری)، خل < چل (آشتیانی) و یا «ه» به «خ» بدل میشود: هو < خوب و «خ» به «غ» قابل تبدیل است:

ریخ < ریغ، بر این قیاس «ه» را به «غ» تبدیل کرده اند: گیاه < گیاغ، چاه < چاغ و امثال اینها در گیلکی.

۲- تبدیل بقیاس نظایر - تبدیل حرفی به حرف دیگر بقیاس نظایر آن نیز در لهجه ها دیده میشود مثلا کلمات معدودی در فارسی هستند که با «ف» و «خ» هر دو آمده اند همچون «خره» و «قره» و این مربوط بتفاوتی است که در ریشه اوستائی و فارسی باستان آن کلمات وجود دارد و حکم کلی نیست، ولی بقیاس این تبدیل در بعضی لهجه ها از قبیل فرویکی^۱ تمام «خ» های اول به «ف» تبدیل شده و بجای کلماتی از قبیل «خوردن»، «خفتن»، «خواهر»، «خون» بترتیب «فاردن»، «ففتن»، «فار» و «فین» میگویند و نمیتوان تصور کرد که همه کلمات مبد و به «خ» در این زبان بر مبنای ریشه و اصل قدیمی مبدو

به «ف» هستند مگر اینکه بگوئیم این زبان دنباله زبان پهلوی و فارسی باستان نیست و ثبوت چنین ادعائی بسیار مشکل است، بنابراین میتوان گفت که این تبدیل براساس قیاس به نظائر صورت گرفته (۴)

۳- تبدیل بقیاس حرف مؤخر- گاهی در کلماتی حرف اول از روی قیاس حرف مؤخر تبدیل میشود مثلاً در شیرازی قدیم کلمه «نیز» بصورت زز (= زیز) آمده و «ن» اول به «ز» تبدیل شده درحالیکه هیچ تناسب مخرج یا خروج هوا یا تشابه صوتی میان «ن» و «ز» موجود نیست و از این قبیل است کلمات «نن» بجان «لان» در آذری و «لیل» بجای «نیل» (= عصاره نیل) و «لیلوفر» بجای «نیلوفر» در دری و «فر» بجای «بر» در آشتیانی و «شیشکی» بجای «نیشکی» در تهرای .

در مثالهای فوق مشاهده میشود که صامت اول عموماً بصامت سوم تبدیل شده و فاصله میان آن دو عموماً مصوت است .

- تغییر مصوتی بمناسبت مصوت بعدی را نیز که برای هماهنگی صورت میگیرد و با اصول فونتیکی منطبق است ، میتوان تابع قاعده فوق دانست مثلاً در آذری کلمه ناخوش به صورت похощ تلفظ میشود و o بمناسبت مصوت بعد از خود به «o» تبدیل شده و یا در لهجه مشهدی که am اول شخص مفرد بصورت om تلفظ میشود و به تبع آن پیشوندهای mi استمرار و na نفی و be تغییر کرده بصورت mo و no و bo درمیآیند و کلماتی از قبیل «میروم»، «نمیدهم» و «بگویم» را بترتیب nomodon، morom و bogom تلفظ میکنند .

چهارم - قراردادی - گاهی تغییر حرفی در کلمات مبتنی بر علتی صحیح نیست و صرفاً امری است قراردادی .